



ادب و هنر

# ایستاده ام چه شمع مترسان ز آتش

بسیجی ساده گرمانه که در جهان اسلام گمراهی و کج‌اندیشی است

حسن طاهری



حضرت روح‌الله (ره) به همه ساکنان کنونی عالم فهماند که درجه و جایگاه و عنوان «بسیجی» زبینه‌ترین درجه عوالم گمنامی و بی‌نشانی خداوندی است و اگر چنین است، این نشان عالی برای چه کسی زبینه‌تر و سزاوارتر، جز «حاج قاسم سلیمانی را بُردی». این سطرها نه از جنس مدح و رثای سلاطین و امیران لشکر سلسله‌های شاهی است، که گوشه‌ای است از حقیقت و ذکر و از زوایای پنهانی شخصیت بزرگ و با عظمت فرزندان معنوی امام (ره).

برای من، «حاج قاسم» با همین نام و لحن و نوای صمیمی و ساده و خاکی، ماندگارتر است و اصلاً عناوین خودمانی و بسیجی جاودانه‌ترند از هر لقب و عنوان و درجه نظامی. مگر نه آن که سرمشق بسیج، هیأت‌های عزای حسین (ع) و مسجد بوده و هست. تا به حال دیده‌اید در هیأت و مسجد کسی را با عنوان دنیایی‌اش بشناسند؟ می‌خواهد ارباب باشد، یا رئیس یا سردار و ژنرال و یا با هر عنوان دیگر. برای من عنوان «حاج قاسم» با همین لحن بسیجی و مسجدی و هیأتی گوارتر است از هر درجه‌ای؛ که این درجه از جانب عصاره خصائل انبیاء الله (ع) بر سینه همه گمنامان و بی‌نشان‌های خاکریز جهاد و شهادت نهاده شده است.



«حاج قاسم» را فقط یک بار از نزدیک دیدم. آن هم ۱۵ سال پیش و برای نیم ساعت؛ سال‌های فرماندهی‌اش بر لشکر ۴۱ ثارالله (ع) کرمان. عازم تهران بود که خودرووی در حال مأموریت او خراب شده و نیاز به تعمیر پیدا کرد. در دفتر فرماندهی لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) قم در انتظار پایان یافتن جلسه فرماندهی بودم تا امضایی بر پای نامه در خواستی‌ام بگیرم. در باز شد و مردی تمام قد با لبخند همیشه شکفته بر لبانش آمد و در اتاق خالی از تشریفات درست نشست کنارم. با ادب تمام و متانتی عجیب و سادگی و صمیمیتی مثال‌زدنی، سلام و احوالپرسی کرد. گویا که سال‌هاست آدمی را می‌شناسد. سپس در سکوتی عمیق فرو رفت و دانه‌های تسبیحش بود که ذکر زیر لبانش را شماره می‌کرد. همان جا اهمیت خودسازی پیش از ورود به عرصه‌های مدیریت و اجرا، برایم روشن‌تر شد. بین برگزیده شدن مدیران و مجریان از میان پابرهنگان و بسیجیان حقیقی با کارگزاران سهم‌خواه جبهه‌های سیاسی و احزاب و تشکل‌های طلبکار چه تفاوتی وجود دارد؟ پاسخش با شما ولی من دیده‌ام خادمان بسیجی و بچه مسجدی‌های هیأتی، که در مدیریت و فرماندهی، ادا و اطوار و فیگور اتوکشیده‌های پایبونی و یقه سفید را بلد نیستند و به عکس خیلی‌ها، با مردم زیستن و برای مردم ماندن را از مرام پوپر و مارکس و مائو و فیدل و لنین نیاموخته‌اند، بلکه در سیره پیامبرانه‌ترین جنس مردان الهی عصر ما، یعنی خمینی روح خدا یافته‌اند.

«حاج قاسم سلیمانی» که چندی است نام او با پسوند سرلشکر و به قول غربی‌ها ژنرال، بر سر زبان‌ها افتاده، همان بسیجی خاکی و فرمانده صمیمی و بچه مسجدی باقیمانده

از هشت سال جنگ و جهاد است. پدرش کارگر ساده‌ای بود که ۶۰ سال پیش ۹۰۰ تومان به دولت بدهکار بود و مجبور شد برای کار مناسب‌تر، از شیراز به اطراف کرمان یعنی روستای رابرد هجرت کند. «قاسم» در ۱۳۳۵ متولد شد. جوانی‌اش در زورخانه و با ورزش باستانی سپری شد. جوانمردی و روحیه و مرام پهلوانی را که در وجودش بود، آنجا آموخت. برای فراگرفتن حرفه بنایی کارگر ساده‌ای شد و سپس بنا و مدتی بعد کارمند سازمان آب. برای آبرسانی به منطقه جنگی با مأموریت دو هفته‌ای عازم جبهه شد و از آن پس تاکنون در خاکریز مبارزه و جهاد و در لباس مقدس پاسداری از انقلاب ماند.

«حاج قاسم» را همه رزمندگان سیستان و بلوچستان و کرمان به خوبی می‌شناسند و شیفته مرام جوانمردانه‌اش هستند. خاطره اشک‌ها و ابراز احساسات لطیف و صمیمی‌اش، به هنگام وداع بسیجیان در شب عملیات، سینه به سینه در میان مردم جنوب شرق می‌چرخد. مدیریت قاطع، سرعت عمل، ابتکار و خلاقیت و صراحت لهجه در کمال ادب و احترام و از همه بالاتر خلوص و معنویت بالا، فضائل ویژه‌ای است که در کمتر کسی می‌توان یافت که در پیش از شهادتش و در حالی که هنوز در قید حیات باشد، میان دوستانش گفته شود. این خصائل از «حاج قاسم» شخصیتی محبوب و دوست داشتنی و بافتخار، در میان همه بسیجیان و به خصوص مردم جنوب شرق ساخته است؛ مقبولیتی که بسیاری از سیاستمداران کارکشته و کهنه‌کار برخاسته از خطه کرمان، از دوران کریم خان زند تا الان، کمتر به آن دست یافته‌اند.

اکنون جوان خوش‌سیمای همیشه متبسم با همان موهای جوگندمی، در سن

۵۵ سالگی به تنهایی و با همان تجربه درس‌آموزی در مکتب حماسه و عرفان امام (ره)، توانسته همه قدرت و هیمنه و سطوت تمدن مدرن و تابین دندان مسلح غرب را به بازی بگیرد. مردی که همه سیستم‌ها و مراکز امنیتی پیشرفته دنیا، در برابر روح بسیجی او، به زانو در آمده‌اند. «حاج قاسم» فقط یک نسخه کوچک است در برابر عالم مادی کنونی و تفسیر جملاتی که روزی به شعار می‌مانست و امروز به منصفه ظهور رسیده است. «با یک گل هم بهار می‌آید»، «خون بر شمشیر پیروز است» «مشت در برابر درفش می‌ایستد» و از همه بالاتر «الا ان حزب الله هم الغالبون».

ظهور مجدد «حاج قاسم» در خاکریز نبرد بیرون از جغرافیای ایران، طلیعه درخشانی است که حسگرهای پیشرفته و شاخک‌های حساس تمدن حیوانی غرب، فرکانس‌های هراسناکی را از آن دریافت کرده‌اند. «حاج قاسم» ممکن است شهید شود و به آرزوی دیرینه‌اش نائل آید، اما نمی‌میرد. می‌ماند و تکثیر می‌شود و این رمز هراس شیطان اکبر از معجزه انقلاب اسلامی یعنی بسیجیان خمینی (ره) است. کسی نمی‌تواند از چشمان دشمنان خیره شده به «حاج قاسم» غبارهای ابهام را بزدايد و غشاء و پرده الهی افتاده بر دیدگان آنها را کنار بزند. انسان مادی غرب، خفاش وارونه خفته در غار جاهلیتی است که فهم عناصر آرمانی «حاج قاسم»ها را ندارد و بی‌خبر از لذت شرب مدام شیعیان شیدای شهادت، نه پروانگی را فهم می‌کند و نه روحیه بسیجی را. پروانه را هراس نیست ز آتش شمع و چنین است فرق نسل «حاج قاسم» با همه ژنرال‌های پرستاره و درجه‌دار عالم.

کسی به وصل تو چون شمع یافت پروانه  
که زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد